

دغدغه‌های فردای ایران (۱)

تلخیص و گزیده‌ای از کتاب دغدغه‌های فردای ایران - مهندس عزت‌الله سبحانی



عزت‌الله سبحانی - روزمان مدیریت سازه‌ها بر نامه و بودجه

اشاره :

سبحانی می‌گوید «تا وقتی که روی مسئله‌ای، ژرف اندیشی، آینده‌نگری و غور ننماییم و الهامی به من نشود، مطلبی نمی‌جوئد. وقتی هم مطلبی نجوئد قلم را یارای نوشتن نیست.»

مطالب کتاب «دغدغه‌های فردای ایران» جوشش‌ها و دلسوزی‌های مرد موحدی است که در زندگی سیاسی ۵۲ ساله خود همیشه با یک چشم، درد دین داشته و با چشم دیگر گره‌گشای کار مردم بوده است. نوشته‌های مهندس عزت‌الله سبحانی در این کتاب تعمیقی است بر شعارهای اساسی انقلاب و روح قانون اساسی یعنی استقلال، آزادی، جمهوری و اسلامیت. فرزندش در سفر اخیر خود به مکه، نه آزادی پدر بلکه نیک فرجامی و عاقبت به خیری او را از آن مهربان‌ترین دهر بانان در خواست نمود. امیدواریم این تلخیص و گزینش گامی و دفاعی باشد در جهت توافق ملی و رفع سوء تفاهات. وهما نظور که پیشگفتار کتاب دغدغه‌های فردای ایران می‌گوید، نام این مجموعه را نمی‌توان سلسله مقاله نهاد، زیرا که موضوعات آن‌ها به ظاهر مشترک نیست، بلکه مثبت، متنوع و متفرق است. ولیکن مطالعه و تعقیب آن‌ها مضمونی کم و بیش واحد و مستمر را به خواننده محترم ارایه می‌نماید.

چشم انداز ایران

اسلام در بستر ایران

امروز اولویت با ایران و بازسازی آن است که اگر این امر مقدر و متحقق شود، اسلام و دیانت و اخلاق هم در درون آن جایگاه مستحکمی می‌یابد. والا اسلام در درون جامعه‌ای رو به مرگ و انحطاط و پوچی جز پوسته‌ای بی‌محتوا نخواهد بود و عملاً در همان تبلیغات دولتی و حکومتی محصور و

محدود شده و جامعه ما به‌طور پنهان و سپس آشکار با آن بیگانه می‌گردد و نتیجه گرفتیم که حتی اگر به اسلام و دیانت توحیدی اعتقاد و ایمان داریم، باید برای بقای آن در میان قوم ایرانی، ایران و از جمله جهان مادی و انسانی و بینش‌های موجود آن را بازسازی کنیم... باید متوجه باشیم که بازسازی تنها در جبران فیزیکی خسارات مناطق آسیب‌دیده از جنگ خلاصه نمی‌شود، بلکه مفهوم و گستره آن باید دارای ابعاد گوناگون و عمیق‌تری باشد... که همه عرصه‌های اقتصاد و رفتارهای مالی - اقتصادی جامعه و به‌ویژه دولت را در برگیرد.

(نقل از صفحه ۳ کتاب)

استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی
جوهره‌بازسازی

در این واقعیت تردیدی نیست که استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، آرمان‌ها و تأکیدات اصلی انقلاب ایران را تشکیل داده‌اند. رژیم پهلوی و سیاست‌ها و برنامه‌هایش در تقابل کامل با این ارزش‌ها بود و به همین دلیل در حرکت انقلاب از سوی مردم کنار گذاشته شد. استقلال ملی، آزادی و عدالت اجتماعی بایستی مضمون هر سیاست بازسازی را تشکیل دهد. ارزش‌هایی که صرف نظر از محتوای آرمانی آن‌ها در تحقق عینی و خارجی از مسیر توسعه و تکامل اقتصادی و اجتماعی می‌گذرند، سپس تمام سیاست‌های موسوم به بازسازی و یا اصلاح و تعدیل و... نمی‌تواند اصول استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را مخدوش سازد. بلکه بایستی با حفظ تقدس این ارزش‌ها به جبران کاستی‌ها و ضعف‌های گذشته بپردازد.

حمایت از منافع ملی الگوی بازسازی

تمامی الگوهای توسعه موجود در جهان اعم از نوع کاپیتالیستی غرب، سوسیالیسم از نوع شوروی و چین و یا الگوهای خاص آسیای شرقی چون ژاپن و کره و تایوان و... همگی دوره‌های سخت‌گیری در مصرف و تلاش و

کوشش ملی در تزیید تولید و ریاضت ملی را پشت سر گذاشته‌اند. ولی در تمامی این الگوها، ملت و متفکران ملت نسبت به سیاست‌ها و برنامه‌ها و پایبندی و توانایی دولت‌های خود در تحقق و پیشبرد این برنامه‌ها این اعتماد را داشتند که در صورت تحمل ریاضت و انباشت سرمایه تولیدی در سطح ملی (اعم از دولتی یا خصوصی) کشور به سوی استقلال بیشتر، عدالت

اجتماعی، آزادی و رفاه عمومی بیشتر پیش می‌رود. ولی با سیاست‌درهای باز تجاری و با برداشتن مرزهای حراست و حمایت از منافع ملی در برابر هجوم کالاها و سرمایه خارجی آن افق و آن اعتماد به آینده به‌طور قطع و یقین مخدوش و معدوم است. و این را هر صاحب نظر اقتصادی و حتی فرد مبتدی و دانشجو در علوم اجتماعی و انسانی به وضوح و بداهت درک و تصدیق می‌کند. آیا کشورهایی نظیر ژاپن یا کره که این روزها مد روز برای رشد اقتصادی قرار گرفته‌اند، چنین سیاست‌هایی را تعقیب کردند؟

(ص ۵)

استقلال و تمامیت ارضی اصلی‌ترین
رکن موجودیت ما

استقلال و تمامیت ارضی کشور مانند ظرفی است که تمام ملت با ارزش‌ها، میراث فرهنگی و تاریخی و یا منابع و مصالح مادی و معنوی خود در درون آن حیثیت و موجودیت و هویت خواهند داشت و در صورت نابودی و انهدام این ظرف این ملت موجوداتی بی‌ریشه و هویت معلق در فضا و خدمتگزار قدرت‌های بیگانه خواهند بود. حکومت در هر دوره می‌تواند صالح یا طالح بوده، مورد قبول یا عدم قبول باشد، اما نهاد دولت، یعنی مظهر اقتدار و حاکمیت ملی، با یک حکومت می‌توان معارضه و مبارزه داشت، ولی تا آن‌جا که اصل استقلال و تمامیت و وحدت و حاکمیت ملی خدشه‌دار نشود و این مسأله متأسفانه از دردهای دیرینه کشور ما است. ما در تاریخ گذشته خود کمتر نمونه‌هایی از دفاع را سراغ داریم که ملت در برابر یک تهاجم خارجی با دولت هماهنگی و یگانگی داشته باشند، نمونه جنگ‌های قهرمانانه آذربایجان در استبداد صغیر و سپس اعلام موافقت و همکاری با دولت مرکزی به هنگام ورود و تهاجم ارتش روسیه و یا مقاومت بی‌نظیر و تاریخی مردم در جنگ تحمیلی هشت ساله از سوی عراق، از موارد بسیار نادر در تاریخ معاصر کشور ماست.

متأسفانه برخی از نیروهای سیاسی و احزاب و گروه‌بندی‌های اجتماعی

استقلال ملی، آزادی و عدالت اجتماعی بایستی مضمون هر سیاست بازسازی را تشکیل دهد

در صورت تحمل ریاضت و
انباشت سرمایه تولیدی در
سطح ملی (اعم از دولتی یا
خصوصی) کشور به سوی
استقلال بیشتر، عدالت

اجتماعی، آزادی و رفاه
عمومی بیشتر پیش می‌رود

امید به جلب رضایت و
حمایت نیروهای بیگانه
جهت اعمال فشار به حکومت
و کسب آزادی یا قدرت
سیاسی از این طریق، هیچ
نتیجه‌ای جز خدمتگزاری به
همان بیگانگان را به همراه
نخواهد داشت

(ص ۳)

یا منطقه‌ای در کشور ما از رشد و تعالی لازم برای تمیز و تشخیص این اولویت‌ها برخوردار نبوده‌اند. باید به این مسأله توجه داشت که تلاش جهت کسب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی جهت احقاق حقوق عامه مردم و نظارت عمومی بر حسن اجرای امور حقی است بلا تردید که قطعاً بایستی برخاسته از روندهای درونی و ملی جامعه باشد. آزادی زمانی پایدار و ماندگار خواهد بود که از خواست و تلاش عمومی ملت ریشه گرفته باشد. امید به جلب رضایت و حمایت نیروهای بیگانه جهت اعمال فشار به حکومت و کسب آزادی یا قدرت سیاسی از این طریق هیچ نتیجه‌ای جز خدمتگزاری به همان بیگانگان را به همراه نخواهد داشت. کسانی که بر این شیوه عمل می‌کنند، خواسته یا ناخواسته از صف ملت جدا خواهند شد.

(ص ۲۱-۲۱ پاییز ۱۳۷۱)

روند نزولی حاکمیت مطلقه آمریکا

دولت ایالات متحده امروز مدعی پی‌ریزی نظم نوین جهانی است. اما چنین نظمی تا به امروز هیچ معنای عملی جز آشوب و هرج و مرج و اشغال و تجاوز نداشته است. هر جا که حضوری مستقیم یا غیرمستقیم از آمریکا و منافعش به چشم می‌خورد، آتش جنگ و ستیز است که زبانه می‌کشد و این نظم نوین تا به امروز چیزی جز بی‌نظمی به دنبال نداشته است. از سوی دیگر داعیه نظم نوین جهانی که به رهبری آمریکا با مجموعه اوضاع و موقعیت دولت و مردم آمریکا نیز همخوانی ندارد. چرا که رهبری جهانی مستلزم شرایطی است که آمریکا با آن فاصله زیادی دارد.

اول- رهبری جهانی بایستی فی‌الجمله با رضایت یا اقتناعی از جانب رهبری شدگان همراه باشد تا بتواند برای مدتی دوام آورد. در دوران جنگ سرد پاره‌ای از دولت‌ها به دلیل ترس از کمونیسم به حاکمیت یا رهبری آمریکا تن می‌دادند. ولی امروز که از خطر کمونیسم خبری نیست و جهان سومی‌ها خود را مورد تهاجم و تجزیه از سوی آمریکا می‌بینند، جلب

چنین رضایتی محال است مگر به زور خشونت. تن دادن اروپا و ژاپن به رهبری آمریکا نیز دیری نخواهد پایید و در زمانی نه چندان دور نیروهای عظیم صنعتی و اقتصادی اروپا و ژاپن حاکمیت مطلقه آمریکا را بر نمی‌تابند. دوم- امتیاز و وجه برتری آمریکا بر خورداری از نیروهای نظامی و امنیتی گسترده است که در حال حاضر تحمل هزینه‌های سنگین آن به هیچ وجه با توانایی‌های مالی و اقتصادی آن دولت سازگار نیست و در کنار این مسأله

باید اضافه نمود «بدهی سه هزار میلیارد دلاری آمریکا» را که حداقل یک سوم آن به بانک‌های خارجی به خصوص آلمانی و ژاپنی مربوط است. سوم- در کنار این وضعیت اقتصادی و هزینه‌های سرسره آور نظامی، وحدت و انسجام نسبی هم که در گذشته بین دولت و مردم آمریکا حول مسایل سیاست داخلی و خارجی وجود داشت به‌طور روزافزونی کاهش

می‌یابد. گسترش فاصله طبقاتی، توسعه

بی‌سابقه خشونت و فساد در کنار سازمان‌های

اجتماعی و کشوری که پنجاه سال برای جنگ

سرد و مبارزه با کمونیسم سازمان یافته بودند و

امروزه فلسفه وجودی خود را از دست داده‌اند،

همگی از مظاهر این تشتت و پراکندگی

هستند. بی‌دلیل نیست که طبقه حاکم آمریکا

در اندیشه تراشیدن دشمنان خطرناک فرضی

در جهان سوم هستند. جهان سوم فقیر، از

هستی ساقط شده و اسیر درگیری‌های درونی

چگونه می‌تواند جایگزین آن دشمن قدیمی

شود و چگونه می‌توان آن را به عاملی برای

توجیه نظامی‌گری حاکم بر سیاست و اقتصاد

آمریکا مبدل ساخت. این‌ها مجموعه

مشکلاتی است که در برابر نظام سیاسی

آمریکا و کلیه تصمیمات و عملکردهای آن

قرار دارد... البته ساده‌اندیشی است که وجود

این مشکلات را به معنای سقوط یا فروپاشی

زودرس این نظام در کوتاه مدت قلمداد کنیم.

ولی این ادعا نیز به دور از واقعیت نیست که

مجموعه نظام آمریکایی با جهان بینی و

اهدافی که بر آن حاکم است، امروزه فرایند

تکاملی خود را طی کرده و بر شاخه نزولی

تمدن خود قرار گرفته است.

(ص ۲۳-۲۳ پاییز ۱۳۷۱)

موضع ما در تجاوزگری آمریکا

برای چشم‌پوشی و فرار از این واقعیت و

اثبات برتری‌های دیرین همواره چنین جوامعی

به تجاوزگری و دست‌اندازی به حقوق دیگران

روی می‌آورند. ولی این مسأله افزایش بار

منفی اخلاقی و معضلات اجتماعی و اقتصادی

در دوران را به دنبال خواهد داشت و همین واقعیت آمریکا را مجبور خواهد

ساخت که بیش از پیش به عوارض تصمیمات خود بیندیشد. چیزی که شاید

به عمد در تمام قیل و قال‌های مربوط به تجزیه، جدایی طلبی، خودمختاری

و یا انفکاک بخش‌هایی از وطن ما به فراموشی سپرده شده توجه به گرایش و

روحیه حاکم بر عامه مردم ایران در مقابله با چنین حوادثی است. تجارب تاریخ

معاصر درس‌ها و عبرت‌های تلخی را عمیقاً وارد ذهنیت مردم ما نموده

در مسأله حفظ تمامیت ارضی، متجاوزین و جدایی طلبان فقط با دولت ایران طرف نیستند که احیاناً آن را مرعوب ساخته یا در هم بشکنند. این مجموعه و کل ملت است که در برابر چنین دست‌اندازی‌هایی به پا خاسته و سرسختانه مقاومت می‌نماید

اتکای ملت‌ها به خارج در طول تاریخ همیشه راهی عقیم و ضرر آفرین بوده است. ولی ضرر این بینش و خط سیاسی- اقتصادی نسبت به استقلال و منافع ملی یک کشور در جهان امروز بسیار قطعی‌تر و عمیق‌تر است

است. سال هاست که ایرانی تلاش دارد جایگاهی متناسب با فرهنگ و سابق تاریخی خود را در جهان امروز به دست آورد... ذاتاً ایرانی از قراردادهای ننگین تر کمن چای و گلستان و از تحمیل تجزیه بخش‌های شمالی و شرقی ایران به وسیله قدرت‌های استعماری وقت و از تمام دخالت‌ها و توطئه‌گری‌های این چینی بسیار تلخ است و همواره مترصد فرصت مناسب برای جبران این زبونی‌ها بوده و هست. مقاومت دلیرانه مردم ما در مقابل تجاوزهای عراقی و دفع آن یکی از مظاهر این روحیه است. به یاد داریم که جلوگیری از پیشروی دشمن در خاک ما کاملاً از اختیار دولت و ارگان‌های رسمی نظامی خارج شده بود و این صرفاً مردم بودند که با کینه نسبت به تجاوزگر و به قصد دفاع از انقلاب پیشروی ارتشی کاملاً مجهز را سد کردند. قطعاً هر نیروی تجزیه‌طلب (از داخلی و خارجی) ناچار است که در هر تصمیم‌گیری این تجارب را مورد توجه قرار دهد. آموزش بزرگ این تجارب برای تمام کسانی که به هر نحو بر جدایی یا انفکاک نسبی بخش‌هایی از کشور ما نظر دارند این است که: در مسأله حفظ تمامیت ارضی، متجاوزین و جدایی‌طلبان فقط با دولت ایران طرف نیستند که احیاناً آن را مرعوب ساخته و یا در هم بشکنند. این مجموعه و کل ملت است که در برابر چنین دست‌اندازی‌هایی به پا خاسته و سرسختانه مقاومت می‌نماید. حمیت ملی همواره در چنین مقاطعی حرف آخر را زده و از این به بعد نیز چنین خواهد بود.

(ص ۲۳- پاییز ۱۳۷۱)

آفت‌های ادغام در بازار جهانی

تا سال ۶۷ در محافل صندوق بین‌المللی پول، پول ایران از پول‌های محکم جهان شناخته می‌شد و فراموش نشود که این ملت و مملکت یک جنگ تمام عیار ۸ ساله را از سر گذرانده بود و هر محقق بی‌غرضی چنین استنباط می‌کرد که این مملکت دارای پتانسیل‌های بالایی است و می‌تواند در آینده فضای بین‌المللی چیزی بشود و صاحب موقعیت و مقامی باشد. طبیعی بود آن‌ها که نمی‌خواستند چنین شود، کوشیدند که با تمام قوا جلوی قدرت شدن ایران را بگیرند و آن‌ها هم که نمی‌دانستند در دام این خواست شمنان افتادند. زمره‌ها از همان سال ۶۷ شروع شد. از همان زمان تبلیغ سیاست درهای باز و ادغام در بازار جهانی که سال هاست شعار و فرمان محافل مسلط اقتصادی-سیاسی جهان شده است، آغاز شد. برخی مقامات شیانه‌از پیمانکاران و فروشندگان خارجی دعوت به هجوم به ایران نمودند. بخت و پاش‌ها، بذل و بخشش‌ها و فسادها شدت گرفت. درهای تجارب ارجی آن‌چنان گشاده شد که انواع کالاهای مصرفی خارجی از اتومبیل و میاب‌بازی تا شکلات و نوشابه و لباس و کفش و... بازارها و مغازه‌ها را ملو کرد. سر سمینارها و سمپوزیوم‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی پر خرج حیف و میل باز شد و خریدهای ناسنجیده و غیرمنطبق بر مصالح و منافع ملی و امنیتی کشور بی‌رحمانه شروع گردید.

از سوی دیگر دست نیاز برای وام خارجی آن هم بسیار بیشتر از نیاز شور دراز گردید و اینک نوبت ارایه و تحمیل شرایط و مقررات از جانب یک‌ها و محافل پولی-مالی حاکمه جهانی فرا رسید. هر چقدر اصرار بر م خواهی شدت گرفت، تحمیل شرایط حتی بدون تعهد پرداخت وام نیز

بالا تر رفت. یکی از آن شرایط همین کاهش ارزش پول بود... حال استقلال در تصمیم‌گیری نسبت به کاهش ارزش پول از این‌جا معلوم می‌شود. آیا آن‌ها بودند که دانه پاشیدند و ما را قدم به قدم به این موضع کشاندند یا خود ما بودیم که با اخذ نظر از مشاوران ناآگاه و مغرض به این راه رفتیم. به نظر ما هر دو ممکن هستند. عدم اتکا به خود و ترک مشاورت با عناصر ملی و دلسوز و دل‌دادن به توصیه‌های غیردلسوزان. به هر حال رسیدن به این فرمول محصول یک تفکر اقتصاد ملی مستقل نیست و طبعاً با مصالح و منافع و استقلال کشور مغایرت دارد.

(صص ۲۸ و ۲۹- زمستان ۱۳۷۱)

بازسازی و ضرورت نگاه به درون

در این ایام، موضوعی که بیش از همه چیز مطرح و مورد بحث و تبلیغ قرار دارد مسأله توسعه و بازسازی کشور در قالب سیاست‌های معروف به تعدیل اقتصادی است (نگارش این مطلب در بهار ۱۳۷۲ صورت گرفته است)... اگر رژیم شاه مدعی خرید خدمات بیگانگان با هر قیمت بود، اولاً تضاد و تفاوت فرهنگی سیاسی و مالی با آن‌ها نداشت و ثانیاً از توان مالی و پولی هم برخوردار بود. اما دولت و نظام جمهوری اسلامی این هر دو شرط را



مهندس عزت‌الله سحابی - زندان قصر ۱۳۴۵

نیز فاقد است اگر این نظام نگاه خود را از درون و از توان‌ها و استعداد‌های درونی جامعه برگیرد، خرید خدمات خارجی برای آن بسیار گران‌تر و مستلزم پرداخت هزینه‌های مالی، فرهنگی و اجتماعی بسیار خواهد بود که واپس نشینی از بسیاری از مواضع و دعاوی و وام‌گیری از همان خارجی‌ان کمترین آن‌ها است.

... عجا که در این روزگار و در چنین شرایطی سیاست‌هایی به نام «شوک درمانی» طرح می‌شوند و با سرعتی شتابنده بر آنند که ملت و مملکت و نظام را به نوعی تحول سریع بکشانند. آیا این سیاست به پای بر گاز فشردن راننده یک اتومبیل بی کنترل و ترمز در سرازیری تند شبیه نیست؟ در زمانی که نظام تصحیح و نظارت مردمی، قانونی و اداری در درون دولت یا بین قوای مقننه و مجریه و یا در میان مردم و دولت چنین بی‌رنگ و روح شده ما در اندیشه تحول سریع آن هم تحول به سوی جذب در بازار جهانی می‌باشیم؟! ...

... اتکالی ملت‌ها به خارج در طول تاریخ همیشه راهی عقیم و ضرر آفرین بوده است. ولی ضرر این بینش و خط سیاسی - اقتصادی نسبت به استقلال و منافع ملی یک کشور در جهان امروز بسیار قطعی‌تر و عمیق‌تر است. معذلتک سمت‌گیری کلی برنامه اول توسعه اقتصادی کشور نگاه و اتکا به خارج بود. هنگام طرح برنامه اول در مجلس شورای اسلامی این نکته (جهت‌گیری محوری برنامه) گرچه از جانب برخی از اهل نظر و اندیشه تذکر داده می‌شد، ولی در مجلس مورد اعتنا قرار نگرفت و برنامه به همان ترتیب تصویب شد. بعد از آن هم به دلیل فقدان نظارت و کنترل در عمل و اجراء، عوارض آن بسیار سریع‌تر و شدیدتر از آن‌چه پیش‌بینی شده بود، تحقق عملی یافت... وابستگی و استعمارزدگی یک امر ضروری و غیرقابل اجتناب یا پیشگیری نیست و ملت‌ها هر زمان که خواسته و اراده کرده‌اند به کاهش و حتی حذف روابط استعماری توانا بوده‌اند. نگاه به خارج یعنی پذیرش رابطه برتری و سلطه حاکمیت شمال، یعنی امپریالیسم‌پذیری و فراموش کردن ارادی و عمدی خود ملی و استعدادها و توانایی‌های مادی و معنوی ملی... سیاست نگاه به خارج هیچ‌یک از ضرورت‌های توسعه و بازسازی کشور براساس نیازها و شرایط بومی را پاسخ نمی‌دهد. بنابراین کاهش‌دهنده وابستگی و توسعه نیافتگی نیست و برعکس استقلال اقتصادی را به کل نابود خواهد کرد. راهی که کشور برزیل یک ربع قرن طی نمود و امروز به‌رغم برخورداری از منافع و ذخایر طبیعی سرشار و جمعیتی نه‌چندان زیاد (نسبت به مساحت) و زیرساخت‌های اقتصادی پیشرفته به وضعیتی آن‌چنان اسفبار گرفتار آمده که راهی برای خروج از آن در افق دید خود ندارند... در برابر مشکلات داخلی و انحطاط و ذوب‌شدن تدریجی ولی مستمر کشور و ملت از یک سو و فشارهای متعدد و همه‌جانبه جهانی از سوی دیگر راهی جز این وجود ندارد که چشم امید از بازار جهانی (مضمونی که امروز جای امپریالیسم را گرفته) برداریم و به استعدادهای طبیعی، مادی، انسانی، فرهنگی و بسیج و جذب توان‌های داخلی بیندیشیم. اگر مسؤولین و برنامه‌ریزان ما نسبت به نیروها و توان‌های داخلی چنین بی‌اعتماد و نگرانند، به‌توان‌ها و سرمایه‌های وارداتی با آن سابقه و تاریخ اعتماد و امید بستن با هیچ منطق و ارزش و عقلانیتی قابل توجیه نیست.

اگر جذب و بسیج توان‌های درونی در بستری از وفاق و اشتراک تحقق نیابد، امکان عقلی برای مقاومت در برابر حساسیت‌ها و فشارهای فضای جهانی بر روی کشور و ملت با (خاورمیانه، انقلاب و اسلام) وجود نخواهد داشت. مسأله مشخص و معین زمان ما و پاسخ به «چه باید کرده‌ها» در همین جا است. مسایل دنیای امروز و مشکلات داخلی را تنها با سرینجه تدبیر و عقلانیت و وفاق می‌توان مهار کرد... ما در این جا اعلام می‌کنیم که آن‌چه مصلحت و خواست واقعی مردم است، چیزی جز استقلال، استغنا و توسعه با نگاه به درون نمی‌باشد.

(صص ۴۸ و ۴۹ - بهار ۱۳۷۲)



مکانیسم حضور مردم و جلب مشارکت آن‌ها

دستیابی به حضور واقعی و آگاهانه مردم به ابزارها و الزامات خاص خود نیازمند است. ابزارهایی که در ساختارهای دموکراتیک و در جوامعی که براساس جلب مشارکت مردم پایه‌ریزی شده‌اند. مدت‌هاست در معرض تجربه قرار گرفته‌اند. توسعه انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، سندیکاها و احزاب، تشکل‌های صنفی، حرفه‌ای، اجتماعی و سیاسی می‌تواند زمینه و قالب‌هایی را که مردم را قادر سازد با استفاده از آن‌ها به دفاع از منافع صنفی و سیاسی خود برخیزند و در پیشبرد مسایل عمومی جامعه مشارکت کنند، فراهم نماید.

اگر مردم در قالب اجتماعات آزاد، مستقل و غیروابسته صنفی و سیاسی سازمان نیابند، جامعه صورت یک جمع از افراد غیرمتشکل به سبک جوامع باستان و یا بدتر از آن را به خود خواهد گرفت و هرگز به سطح یک جامعه مدنی و مدرن و باثبات ارتقا پیدا نمی‌کند. مخالفین گسترش این‌گونه تشکل‌های آزاد که جهت‌رشد و تکامل جامعه ما به سطح یک جامعه مدنی ضرورتی انکارناپذیر است، نمی‌دانند که بر شاخه نشسته و بن می‌برند و خواسته یا ناخواسته به سد راه ارتقای جامعه مبدل شده‌اند.

(صص ۶۵ - بهار ۱۳۷۲)

دو روش حکومت بر مردم

در طول تاریخ دولت‌ها با یکی از دو روش جبر یا وفاق بر مردمان حکومت کرده‌اند. در بینش و روش جبر حکومت گر یا دولت از یک طرف مردمان تحت حکومت خود و یا اکثریت قاطع آن‌ها را ذاتا شریک و مهجور می‌شناسد که به تبعیت از قانون جنگل اگر کسی بر سر آن‌ها نکوبد یکدیگر را می‌درند و از سوی دیگر به هر بهانه یا به نمایندگی از سوی تاریخ یا طبقه مکتب و مذهب خاص و یا به نمایندگی از سوی خداوند خود را صاحب و مالک الرقاب مردم و منابع و ذخایر مادی و معنوی و حیثیتی آن‌ها می‌شناسند. رابطه چنین دولتی با چنان بینشی با مردم مشخص و معین

رسوخ فساد و ناکارآمدی و بی‌تحرکی یک سیستم اجتماعی چندان به نیت یا حتی پاکی و صداقت رهبران وابسته نیست، بلکه حتی تلاش و زحمت بی‌پایان آن‌ها نیز در نتیجه و سرنوشت سیستم نمی‌تواند تأثیر تعیین‌کننده بگذارد. بلکه این طبیعت و نفس روابط بسته و یک طرفه و بی‌نظارت و بی‌مراقبت از جانب بدنه جامعه یا سیستم نسبت به مدیریت است که حتی اگر نه همزاد با فساد بالاخره همراه فساد می‌شود

ست. استبداد و سرکوب! در بینش وفاق بر عکس مردمان را فطرتا خوب و تمایل به نیکی‌ها می‌شناسند. دولتی با این بینش تنها منبع قدرت خود را مشارکت و همکاری و پشتیبانی و رضایت و بسیج مردمان تحت حکومت نود جستجو می‌کند. قدرت در دیدگاه چنین دولتی یک رابطه دوطرفه بجاب و قبول در بین دولت و ملت است. از این روی علم سیاست این چنین درت دو سوپه را جهت تمایز نسبت به قدرت متعارف دولت‌ها اقتدار نامیده ست. دولت صاحب این بینش سعی در آموزش و پرورش و جلب رضایت و جذب استعداد‌های مردم جهت تحکیم مبانی جامعه و ملت خواهد داشت و لا رفتن قدرت کل جامعه را افزایش قدرت خود می‌شناسد. بینش جبر به حکومت استبداد منجر می‌شود. استبداد فرد، گروه، حزب، طبقه یا صنف و استبداد دینی و ایدئولوژیک پایان حکومت مبتنی بر بینش استبداد نیز حطاط و مرگ جامعه و ملت به تبع آن مرگ و انحطاط دولت است. اما بینش باقی را همه حکمای انسان دوست، مذاهب الهی و انبیای توحیدی تعلیم و و بیج نموده‌اند. بینش وفاق از خداپرستی و خلق دوستی برمی‌آید و بینش بر و استبداد از خودپرستی.

(صص ۷۰ و ۷۱ - بهار ۱۳۷۲)

هویت ملی ما و تهاجم غرب

امروزه ما مویی از تهاجمات را بر علیه کشورمان مشاهده می‌کنیم.

تهاجماتی که مضمون آن فضای تبلیغاتی شدید بر علیه بنیادگرایی دینی، اتهام حمایت از تروریسم و نقض حقوق بشر و... می‌باشد. بررسی عملکرد حاکمیت جمهوری اسلامی در هریک از این موارد و صحت یا نادرستی تبلیغات جهانی بر علیه آن خود موضوعی است که به بررسی جداگانه نیاز دارد. ولی باید به این مسأله توجه داشت که این حملات هرگز ناشی از تمایل و علاقه غرب به بهبود شرایط داخلی، رفاه، آزادی و آبادی ملک و ملت ایران نمی‌باشد. بلکه در اصل امحای هویت و واقعیت مستقل ایرانی را دنبال می‌نماید. حاکمیت کنونی ایران نظامی است که غرب آن را کاملار در راستا و هماهنگ با اهداف خود در این منطقه نمی‌بیند. ولی حتی اگر آن بهانه‌های تبلیغاتی در قالب نظام جمهوری اسلامی یا هر نظام جانشین فرضی آن نیز از میان برداشته شود و ایران در مسیر تعالی و ترقی بالقوه واقعی خود و کسب استقلال و حفظ هویت ملی پیش برود، این معارضات باز در قالبی دیگر وجود خواهد داشت. غرب به دنبال دولتی تسلیم و تابع در ایران است. دولتی که بر تبلور و تعیین هویتی مستقل و ملی در این کشور تأکیدی نداشته و در پی ادغام و انحلال در تمدن قدرتمند غرب باشد.

(صص ۸۱ - بهار ۱۳۷۲)

استراتژی تهاجم، استراتژی تسلیم

در دوره‌ای این گرایش وجود داشت که مستقل از واقعیات و امکانات بر خورد ارزی محض را بر همه مسایل حاکم نمایند. انکای هر تصمیم و عمل بر ارزش‌ها امتیازی است غیرقابل انکار، ولی امروزه به دلیل پیچیدگی‌های موجود این مفاهیم نیز گسترش یافته‌اند... در سطح جامعه یک فرد، یک مقام یا یک دولت هرگز نمی‌تواند ادعا کند که برای حراست از ارزش‌هایم حاضریم تمامی موجودی جامعه‌ام را فدا کنیم. عوارض چنین برخوردهایی به خصوص در ترسیم سیاست خارجی یک دولت بسیار مخرب و ویرانگر است... اگر هم شکستی در این مورد پیش بیاید عوارض روحی آن گریبان مردم را خواهد گرفت، به نحوی که همان ارزش‌هایی که با فداکردن منافع مادی جامعه قصد حراست از آن‌ها را داشتند، در نظر مردم دچار تزلزل می‌گردند... وقتی این قالب تخریب شد و سرمایه‌های جامعه سوخت و رو به نابودی گذاشت و احتمالا پیروزی و فتحی نیز به دست نیامد، هرگز ارزش‌ها فضای مناسبی برای رشد به دست نمی‌آورند که برعکس ضدارزش‌ها فضایی بسیار مناسب جهت رشد و نمو خود می‌یابند. آیا طی پانزده سال اخیر شاهد چنین تحولاتی نبوده‌ایم؟... با فاصله گرفتن از سال‌های اولیه انقلاب و افول قدرت گرایش استراتژی تهاجم و در غیاب ساختارهای سیاسی و اجتماعی مستحکم جهت تضمین عینی مبانی و ارزش‌های انقلاب به تدریج گرایشی مبتنی بر نگاه به خارج... پدید آمد. این روش شاید واکنشی بود در مقابل آرمان‌گرایی محض که در سیاست‌گذاری‌های پیش از آن نقش مؤثری داشت.

به عبارت دیگر عوارض سوء ناشی از عدم توجه به واقعیات اقتصادی و اجتماعی و شکست‌ها و خسارات ناشی از آن به جای آن که عبرتی برای تصحیح روش‌ها و ترویج عقلانیت در عملکردها شود و... نسبت به شناخت و به کارگیری توانایی‌ها و امکانات ملی هدایت کند، به خودباختگی... در مقابل منابع خارجی منجر شد... امروز در حالی شعار مرگ بر آمریکا و تأکید

بر قطع روابط با آن به عنوان یک آرمان انقلابی سر داده می شود که نگاه ها متوجه بیرون است. شرکت های آمریکایی در رأس خریداران نفت ایران قرار می گیرند و با یک دوجین واسطه خریده های مورد نیاز کشور نیز از آمریکا انجام می شود که عملاً ضرر و زیان مضاعفی را برای ملک و ملت به ارمغان می آورد. در این صورت تأکید بر قطع روابط با چه نیت و انگیزه ای منعکس می شود. در حالی که اساس سیاست ها اتکا به خارج است، پس گشایش یا قطع روابط رسمی با آمریکا چه تأثیر جدی در نتایج اعمال برنامه ها بر منافع ملی دارد. وقتی ماهیت سیاست ها نگاه به خارج است و وام و سرمایه خارجی بنای همه برنامه ها را تشکیل می دهد، اگر آمریکا مخاطب این خواسته ها و تمایلات نیست پس کدام قدرت خارجی باید دست دوستی و یاری را که دراز شده بفشارد؟!

استراتژی تسلیم جز فقر و بدبختی و عقب ماندگی و اضمحلال و نابودی در سیستم جهانی غرب ثمری برای ملت ایران ندارد... فراموش نکنیم که اصل و اساس عدم اتکا به منافع و قدرت های خارجی است، پس چه تفاوت دارد که این قدرت خارجی آمریکا باشد یا انگلیس... استراتژی تنهاجم از موضع چپ ما را به نابودی مادی و سپس فنا ی ارزشی و ملی می کشاند و استراتژی تنهاجم از موضع راست ما را به این سرنوشت دچار می کند. در تاریخ ما همکاری دو جناح یا دو استراتژی برای شکستن یک حرکت ملی بی سابقه نیست!

(صص ۸۳، ۸۴ و ۸۵ - تابستان ۱۳۷۲)

مبانی بومی دموکراسی در ایران

اگر در جهان امروز گفتارها، فشارها و یا معیارهایی برای برخورد با دولت ها و رژیم ها وجود دارد و اگر مسأله آزادی های بیان و قلم و اجتماعات به عنوان ضابطه احترام به حقوق بشر، به اهرمی برای فشار و دخالت در امور دولت ها مبدل شده است، ما را به آن کاری نیست. ما در درون فرهنگ و آیین خود و ارزش های انقلاب و مجموعه قوانین اساسی و عادی مصوب و معتبر و نیز وعده های بسیار از جانب رهبران و مقامات عالیله کشور به قدر کافی و وافی از مبانی و نمونه های اتکا و استناد در این زمینه ها برخوردار هستیم که نیازی به عاریت گرفتن یا استمداد از مبانی و معیارهای خارجی نیست. اولاً در فرهنگ اسلامی حسب آن چه مرحوم آیت الله نایینی فقیه و اصولی نامدار شیعه در این قرن استخراج و مدون نموده است. جواز اطاعت از دولت ها و حکام بر حسب موازین توحید و اصول عقاید اسلامی تنها در صورتی وجود دارد که دولت و حکومت: ۱- تابع قانون باشد. ۲- تحت نظارت و مراقبت شهروندان و حکومت شدگان باشد. ۳- از صلاحیت های ایمانی، اخلاقی و تقوایی هم برخوردار باشد. در تفسیر مرحوم نایینی از اصول توحید آمده است که حتی شرط سوم بدون دو شرط اول به تنهایی نمی تواند مجوز اطاعت مردم از حکومت باشد. نایینی نظامات مراقبتی و نظارتی حکومت شدگان بر حاکمان را که مجلس نمایندگان مردم، مطبوعات، اجتماعات و... جلوه هایی از آن هستند، شرط ضروری مشروعیت حکومت و پرهیز از شرک و عبادت غیر خدا در روابط دولت و شهروندان می داند. بدین ترتیب مطبوعات آزاد و تشکلهای مردمی برای مراقبت و نظارت بر حاکمان و جوب شرعی می یابد و این فراتر از آزادی است که فی نفسه وجود

«اختیاری» را به ذهن متبادر می کند. اگر در فرهنگ جهانی معاصر منبعث از تمدن کنونی غرب، آزادی بیان و قلم حق مردمان و شهروندان است. در فرهنگ اسلامی - شیعی ما بر حسب تفسیر مذکور وظیفه ای واجب است تا جامعه به دامان عبادت غیر پروردگار نیفتد و گفتنی است که آن مرحوم تمام شبهات و اشکالات شرعی و غیر شرعی وارده بر این تفسیر را عالمانه پاسخ گفته است. بنابراین در نظام جمهوری اسلامی که بر موازین شرع استوار است بحث از ضرورت آزادی مطبوعات و جواز و وجوب آن امری مفروغ عنه است، زیرا شک و شبهه ای در آن وجود ندارد.

(صص ۹۱ - پاییز ۱۳۷۲)

در بینش وفاق، مردمان را فطرتاً خوب و متمایل به نیکی ها می شناسند.

دولتی با این بینش، تنها منبع قدرت خود را در مشارکت و همکاری و پشتیبانی و رضایت و بسیج مردمان تحت حکومت خود جستجو می کند

رشد اجتناب ناپذیر فساد در سیستم های بسته

تجربه تاریخی نشان داده است که حکومت های در بسته و انحصاری همواره با فساد همراه بوده اند و به دلیل بسته بودن کمتر کار خود را با اصلاح و بهبود تدریجی رو به صلاح برده اند، تا این که همان فسادها کار خود را کرده و قانونمندی عملکردها بروز و ظهور یافته است. حکومت های استبدادی، بی مسلک یا دست نشانده بیگانگان فسادشان بارز و بین است و به این جهت عمرشان هم کوتاه و دولتشان مستعجل (در قیاس با عمر ملت ها) بوده است. اما در قرن اخیر نظامات و حکومت های مسلکی (ایدئولوژیک) در بلوک شرق (سوسیالیسم سابق) نیز به وجود آمدند که حرکت و انگیزه اولیه آن ها مردم گرایانه و اصلاح جویانه بود. ولی همین حکومت ها به دلیل بسته و انحصاری بودن نظاماتشان پس از دورانی نسبتاً دراز قیل از همه بر خودشان مشخص شد که نظامشان به فسادهای درونی روزافزونی دچار شده که جز با جراحی های شدید قابل درمان نیست. ابتدا در چین بود که این حقیقت بروز یافت. مائوتسه دونگ رهبر انقلاب چین با ابداع انقلاب فرهنگی در درون یک نظام مارکسیستی که فرهنگ را روینا و معلول اقتصاد و روابط تولیدی می شناختند به انقلابی جدید دست زد که ابزار آن شوراندن مردم بر علیه کادرها و مقامات حزبی بود. همان مقاماتی که خود را رسولان تاریخ و خالی از نقص و عیب و تنها مأمور اصلاح دیگران می دانستند. در چین بسیاری از شاخص های اجتماعی مثل خوراک و مسکن و آموزش و بهداشت به حد مطلوبی برای همه شهروندان تأمین شده بود ولیکن جامعه آن تحرک و پویایی مناسب را نداشت و این ناشی از تحمیلی بودن حاکمان و مسؤولان و مقامات و انتخاب آن ها با معیارهایی غیر از

صلاحیت و کاردانی و تلاش و خدمتگزای بی منت صورت می گرفت. وابستگی کامل به جریان حاکم شرط لازم و کافی در انتخاب بود. در کوبا نیز به زعم صداقت و وفاداری رهبر آن و به زعم توفیق های سریع در توسعه انسانی - اجتماعی (غذا - مسکن - بهداشت - آموزش) در حدود یک دهه پیش رهبری کوبا خود متوجه رسوخ فساد در درون نظام حاکم شد، به طوری که در کنگره ششم حزب حاکم آن را اظهار و ابراز نمود. این دو مثال را از آن جهت آوردیم که نشان دهیم رسوخ فساد و ناکارآمدی و بی تحرکی یک سیستم اجتماعی چندان به نیت و یا حتی پاکی و صداقت رهبران وابسته نیست، بلکه حتی تلاش و زحمت بی پایان آن ها نیز در نتیجه و سر نوشت سیستم نمی تواند تأثیر تعیین کننده بگذارد. بلکه این طبیعت و نفس روابط

غرب به دنبال دولتی تسلیم و تابع در ایران است. دولتی که بر تبلور و تعیین هویتی مستقل و ملی در این کشور تأکیدی نداشته و در پی ادغام و انحلال در تمدن قدرتمند غرب باشد

بسته و یک طرفه و بی نظارت و مراقبت از جانب بدنه جامعه یا سیستم نسبت به مدیریت است که حتی اگر نه همزاد با فساد بالاخره همراه فساد می شود. علت چیست؟ به دلیل بسته بودن و انحصار حاکمیت، تمام مقامات و مسؤولان کشوری باید از رده پایندان و ارادتمندان به حکومت انتخاب شوند، بدون اعمال ملاک های طبیعی و عقلایی ...

(صص ۹۴ و ۹۵ - تابستان ۱۳۷۲)

تقدم اصلاح سیاسی بر اصلاح اقتصادی

جلوگیری از همه گیر شدن فساد در دستگاه دولتی، فساد در دولت هایی که مجری توسعه بوده اند به قدری گسترده بوده است که هانتیگتون را متقاعد ساخته که فساد در عملکرد توسعه ساختاریست. ولی می توان به روشنی ادعا نمود که فساد حاصل عدم حضور یک جامعه سیاسی مستقل در برابر قدرت حاکمه سیاسی - اقتصادی است. انقلاب ها اکثراً در این زمینه عملکردی مطلوب نداشته اند، حاکمان انقلاب بلافاصله پس از پیروزی تلاش نموده اند که با حذف عناصر، گروه ها و احزاب دگراندیش جامعه سیاسی را تبدیل به یک حزب مطیع سازند. این حزب در عمل به جای آن که برتر از دولت قرار گیرد، به کارگزار آن تبدیل گشته است و در نهایت جامعه سیاسی مستقل منهدم و مشارکت عمومی نیز به بوته فراموشی سپرده شده است. چنین حاکمیتی نهایتاً محروم از مشارکت عمومی در پرتو نظرهای محدود کارشناسی مجبور است نگاه خود را به یک حامی خارج از مرزهای کشور بدوزد. در تمام دوره انقلاب تا پایان جنگ روند مذکور دچار تناوب هایی شد که در مجموع می توان گفت تشکیل جامعه سیاسی مستقل در حالت تعلیق به سر برد. پس از جنگ و با اعلام برنامه پنج ساله اول انتظار

می رفت که اصلاح ساختار سیاسی اگر نه مقدم بر اصلاح ساختار اقتصادی، حداقل همپای آن در برنامه اول مورد توجه قرار گیرد. سخنان آقای رییس جمهور (هاشمی رفسنجانی) در آغاز تشکیل کابینه برای اجرای برنامه اول مبنی بر این که «من کابینه کار می خواهم نه سیاسی، زیرا خودم به اندازه کافی سیاسی هستم»، در حقیقت نشانه بارزی از نفی مشارکت عمومی و اتکا به سیستمی مرکب از قدرت و کارشناسی یک سو به بود. در طول مدت اجرای برنامه اول دولت نه تنها هیچ اقدامی برای برداشتن موانع از سر راه مشارکت سازمان یافته مردمی نکرد، بلکه با سکوت توأم با رضا شاهد تخریب همه نهادهای مشارکتی گردید و در کنار این سکوت مهار توسعه را به دست معدود کارشناسانی سپرد که حتی اگر در صداقت و لیاقتشان نیز حرفی نباشد، جز مانور در ساختار پولی - ارزی کشور و اجرای چند پروژه صنعتی یا کشاورزی چه کاری می توانستند انجام دهند. کسانی که آن قدر از قدرت و تفکر و تحقیق برخوردار نبودند که در یابند غیر از الگوی القایی و پیشنهادی صندوق برای توسعه، راه های دیگر یا الگوهای دیگری نیز ممکن هستند و می توان آن ها را طراحی و اجرا کرد... در غیاب چنین جامعه مستقل سیاسی و روند مستمر و پیگیر اصلاح ساختار سیاسی نه فقط امید و انتظار هر گونه توفیق در تحقق برنامه های توسعه واقعی اقتصادی - اجتماعی و در سطح ملی و همگانی بیهوده است، بلکه اصولاً طراحی یک برنامه واقع بینانه و متناسب با نیازها و ضرورت ها و امکانات ملی و انقلابی کشور نیز غیر ممکن خواهد بود... حال اگر چنان برنامه ای نظیر برنامه پنج ساله اول برای اجرا به دست مجریانی سپرده می شود که خود آن ها فاقد بینش های لازم برای یک توسعه با نگاه به داخل می باشند و در عین حال خود را از نظارت و مراقبت یک ساختار سیاسی و مردمی مستقل نیز بی نیاز بدانند، نتیجه همان خواهد شد که امروز شاهد آن هستیم. فقر، انحطاط و درماندگی عمومی و گسترش روزافزون ضعف و فتور و فساد در ارکان مدیریت جامعه و... معانی و پیامدهای فوق با دقت و صراحت در آذرماه سال ۱۳۶۸ که برنامه پنج ساله اول در مجلس شورای اسلامی بود، طی مقاله ای مبسوط پیش بینی و به اطلاع قوه مجریه و مقننه رسید ولیکن کسی را نسبت به مدلول آن مقاله و تذکرات دلسوزانه آن اعتباری نبود، سهل است که به تنبیه نویسنده آن نیز پرداخته شد. ولی امروزه و در سال پایانی برنامه است که از گوشه و کنار در مجلس شورا و مراکز و مقامات دیگر سخنانی حاکی از بی ثمری و نقصان برنامه پنج ساله اول شنیده می شود. و اما ملت نیز چاره ای ندارد جز آن که پیامدهای پیش بینی شده این برنامه و سیاست های آن را تجربه و تحمل کنند پیامدهایی که به سادگی و با اندک تغییر جهتی در بینش ها قابل پیش بینی بود. آیا همیشه باید دست های ما مستقیماً با آتش تماس بگیرد تا از خطر سوزاندگی آن آگاه شویم؟... چرا ما باید تا این حد نسبت به تجارب تاریخی بی اعتنا باشیم؟

(صص ۱۰۴ و ۱۰۵ - زمستان ۱۳۷۲)